



نیست. خیالش راحت شد که چیزی نبوده است  
ولی هنگامی که خواست از اتاق خارج شود دوباره  
همان صدا آمد و گفت: سلام  
ترسش خیلی بیشتر شد، دوباره اتاق را گشت  
ولی بازم چیزی نبود صدا دوباره بلند شد،  
فکر کرد که صدا از زیر حوله می آید حوله را  
برداشت و مرغ مینای ساحل را دید و خندید.  
با خودش فکر کرد: شاید وقتی ساحل در  
قفس مینا را باز کرده تا قفسش را تمیز کند  
و برایش آب و دانه بگذارد، مرغ مینا هم به  
این جا آمده است.

